

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

محمد عارف عزیز "گذرگاه"

لیموژ - ۲۰۱۶/۰۲/۱۴

روان شهید بهاء الدین "مجروح" شاد و یادش، تا جهان است، پاینده باد!!!



قتل و شهادت فرزند دانشمند و وطنپرست افغانستان، یکی از شنیع ترین و جنایتبارترین خاطرات دوران جهاد و مقاومت است. مقاومت در برابر سقوط کشور عزیز ما در دامن اتحاد به اصطلاح "جماهير شوروي جهانخوار وقت"، آن هم به یاری و همکاری خائنانه احزاب منفور "خلق و پرچم" - فرزندان ناخلف افغانستان. اجازه بدهید برای یادبود از آزاده مرد افغان؛ نویسنده، فیلسوف، خاصناً مجاهد راستین که در راه دفاع از آزادی و ناموس کشور جان خود را از دست داد، نامه رادمرد دیگری را که در آسمان شعر و ادب، علم و معرفت می درخشد؛ یعنی استاد خلیل الله "خلیلی" - "خلیلی افغان" را که عنوان "بهاء الدین مجروح" نوشته است، من حیث دسته گلی به روان "مجروح شهید"، تقدیم بدارم.

نامه استاد خلیل الله "خلیلی" به سید بهاء الدین "مجروح"

رمز آشنای فرهنگ خاور و باختر، پیغمبرزاده پاریس دیده، دانشمند گرامی سید بهاء الدین "مجروح"! باز بر من منت نهادهی و بقیه رساله «ازدهای خودی» را در دسترس مطالعه من گذاشتی، که پیرانه سر از آن اثر جوان، سود اندوزم و پند آموزم. باری! روزگاری مرا با نسخ و نگارش و نهج افاده تو آشنائیهاست. پاره نخستین کتاب «ازدهای خودی» را در سایه سرد و گوارای سرو و صنوبر "پغمان" خوانده بودم و از مقدمه ممتاز و متعالیت بر مثنوی "سیرالعباد" رهنورد برهنه پای غزنه، پاسبان کُنوزِ رمز، حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم "سنائی"، در بغداد برخوردار گردیده بودم.

و اینک مرور سرسری بر بقیه آن کتاب ارجمند در اسلام آباد دیده انتظار مرا روشنایی می بخشد. چون نیک تأمل گردد، آن دو اثر پیشین با این نوشته ها دنبال می گردد و بدین وسیله آن آغاز به انجام می رسد؛

چه فرخنده آغازی و چه خجسته انجामी!!!

آرایشگر نگارستان سخن گویا خامه را در سرانگشت توانای تو نهاده، که اندیشه رازشناسان خود و بیگانه را در طی طریق فرزندان آدمی درهم آمیزی و آن را به زبانی، که "لایخوار" مطبوعه عشق، به گوش "سنائی" و شمس الدین پسر ملکداد "تبریزی" به گوش "مولوی" و "مولوی" شمه ای به گوش "اقبال لاهوری" خوانده، تو با همان زبان رمز و کنایه، خواسته ای اندیشه خویش را به گوش مشتاقان خود برسانی. تو از عهده آن نیک برآمده ای، و درآمده خم و پیچ کوچه های مرموز و مبهم را، که قرنهای خرد آدمی در آن خیره مانده، دریافته ای.

اگر من منطق الطیر سلیمانی را از زبان مرغان عطار می شناختم، و زبان و دبستان دانسته را می آموختم و رموزی را که تو برای اندیشه هایت افزار افاده قرار داده ای، در کنار آنها می گذاشتم، چه شیوا کاری بود که انجام داده می بودم. اما دریغا که این نیز به کردار آرزوهای دیگر، سرپرده اهمال فرو ماند.

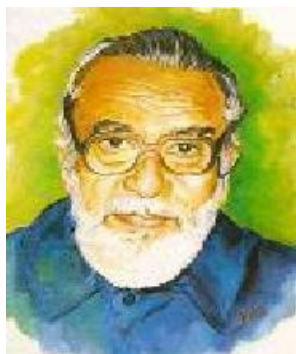
بیشتر ارزش گفتار تو بدان جهت است، که آن را در سرزمینی نگاشته ای که کاروان آوارگان افغان از دیار و دار شان گسسته، در اینجا پناه آورده اند و برای بازگشتن دستگیری جز شمشیر و زراد، راهی جز خون و برهانی جر حق ندارند. و آن را در روزگاری نوشته ای، که خودخواهی و خودپرستی اژدهای کردار، پیرامون اندیشه زبردستان ستمکار گیتی، حلقه بسته و مار کبرای کبر و رعونت بر ویرانه دلهای آشنا، مستولی گردیده. یعنی در ایامی که جهان به ماتم عدالت و ملتی سربلند به مرگ آزادی و حق، به خونخواهی برخاسته. دروغنامه منشور ملل پاره گردیده و گرافه های صلحخواهی و زیست باهمی به پایان رسیده و اینک در مرئی و مسمع جهان سپاهی اهریمنی و خونخوار با همه تجهیزات ویرانگرش، با همه قدرت ویرانکنش، بر سرزمین همسایه بی دفاعش تجاوز نموده و چنان وحشتی را در صحنه زندگانی بشر نمایش داده، که مرور قرنهای بی شمار لکه ننگین آن را از دامن تاریخ اهریمن خون آشام این عصر، شسته نمی تواند!!!

دانشمند گرامی مجروح!

روی سخن به صیغه تخیل و شکوه اثر و زیبایی اسلوب بدیع و شیوایی می باشد، که خامه جادوتراز خیال انگیز اثر آفرین تو ایجاد نموده؛ تو با این داستانهای مرموز معانی لطیف را در الفاظ رقیق گنجانیده ای و این خیال بدیع را در کمال تردستی نقش بسته ای.

اگر درین داستان رمزی و کنایتی ست، که در خاطر خاری کارد و در دل باری می آرد، به قضاوت خودت اختصاص دارد.

به هر حال و با هر نوع برداشت، این تصویر زیبا را در نگارستان ادب دری، از نگاه فصاحت و ابتکار محلی ست عالی و ممتاز و در نگاه سخن شناسان اثری ست ارزنده و دلنواز.



حدیث عشق سر کن گر علاج غفلتم خواهی
که این افسانه آتش دارد و من پنبه در گوشم



دلو ۱۳۶۱ شمسی

اسلام آباد

خلیل الله "خلیلی"